

ارتباط فرهنگی ایران و شبه‌قاره از آغاز تا پایان دورهٔ ممالیکِ دهلی

حسین ایوبی‌زاده

ارتباط فرهنگی ایران و هند به زمان‌های بسیار دور، حتی پیش از آغاز تمدن آریایی می‌رسد. دانشمندان بر این باورند که تمدن باستانی دره‌های سند، با تمدن باستانی همزمان خود در ایران مرتبط است. اکتشافات اوایل قرن حاضر هم این نظر را تأیید می‌کنند. آثار به دست آمده از نواحی لارکانه، سند، موهنجودارو و کمایش بیست محل دیگر وجوه مشابهت بین تمدن ماقبل تاریخ سند را با تمدن شوش و بابل ثابت کرده است.

«نوشته‌های ودایی و اوستایی شاهد وحدت عقاید و اساطیر هندوان و ایرانیان قدیم است. آیین زردشت از ایران به هند رفت و آیین بودا از هند به خراسان آمد. نوبهار بلخ در اصل یکی از معابد بودایی (ویهاره = بهار) بوده است و کیش مانی و طریقت تصوف یادگارهای زیاد از بودیسم در خود دارند. سرستون‌های باقی مانده از آشوکا، امپراتور بودایی در نقاط مختلف هند که از قرن سوم پیش از میلاد باقی مانده، تقلیدی از تخت جمشید است.

«بنچه‌تتره (کلیه و دمنه) تصنیف ویشنو شرم، برهمن هند و پنجابی، در عصر ساسانی به ایران آمد و از ایران به نقاط دیگر رفت. داستان شطرنج و نیز درهم آمیختن موسیقی هند و ایرانی از آن مشهورتر است که حاجت به شرح باشد. علوم ریاضی، پزشکی و فلکیات هندی نیز در صدر دولت عباسی به تشویق برامکه به عربی برگردانده شد.»^۱ بسیاری موارد دیگر هم در منابع و

مآخذ آمده است که پرداختن بدانها فعلاً از حوزه کار ما خارج است.

مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم^۲ و حمدالله مستوفی در نزهة القلوب^۳ ذکر آبادانی و تنوع آب و هوا و فراوانی محصولات هند را کرده‌اند و نوشته‌اند که آنجا سرزمین زرو بازرگانی است. وجود چنین شرایط اقلیمی از دیرباز عامل مثبتی در جذب گروه‌های مختلف به سوی این سرزمین بوده است. از این رو در طول تاریخ، شاهد رفت و آمدهای پیاپی و دادوستدهای گوناگون بین هند و دیگر کشورها از جمله ایران بوده و هستیم.

نزدیکی ارتباط ایران و هند به اندازه‌ای عمیق و ریشه‌دار است که عموم پژوهشگران عقیده دارند که نام هند یا هندوستان واژه‌ای است که ایرانیان بر این سرزمین سبز نهاده‌اند، زیرا نام باستانی هند «بهارت» بوده است. در شاهنامه فردوسی و دیگر آثار تألیفی گذشته ایران نیز به واژه‌های هند و هندوستان برمی‌خوریم.^۴

آغاز دوران اسلامی در تاریخ ارتباط ایران و شبه‌قاره یک نقطه عطف است، زیرا در این دوره از یک طرف دین مبین اسلام از راه ایران به شبه‌قاره راه یافت و مسیر تاریخ این سرزمین پهناور را دگرگون ساخت و عمیق‌ترین تأثیرات را بر فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم مردم گذاشت و از سوی دیگر، نفوذ و گسترش زبان فارسی است که در حدود هشتصد سال زبان اداری و فرهنگی شبه‌قاره بود و چنان آثار ژرفی بر زبان‌های محلی آنجا نهاد که می‌بینیم که زبان اردو در نتیجه همین دگرگونی و برخورد زبان‌ها به وجود آمد.

تاریخ مدون ارتباط فرهنگی ایران و شبه‌قاره بعد از اسلام از سال‌های اول سده پنجم آغاز می‌شود. ورود اسلام به این سرزمین در دو مرحله صورت گرفت. مرحله نخست به وسیله جنگجویان عرب به سرکردگی مهلب بن ابی‌صفرة ازدسی (۴۴ هـ.) از راه تنگه خیبر و محمد بن قاسم ثقفی (۹۳ هـ.) از راه مکران و سند که اثر اسلامی و فرهنگی نداشت و کار آنان صرفاً به جمع‌آوری مال و ثروت و برده و قتل و غارت خلاصه شد. مرحله دوم به وسیله سبکتکین و پسرش سلطان محمود به دست ایرانیان و همراه با فرهنگ اسلامی ایرانی و زبان فارسی که منجر به پایه‌گذاری دولت‌های اسلامی در شبه‌قاره شد.

از سال ۳۹۱ هـ./ ۱۰۰۰ م. که سلطان محمود با پشتوانه تمدن و فرهنگ چهارصد ساله ایران مسلمان وارد هند شد در مدت بیست و شش سال و پانزده تا هفده بار حمله علاوه بر جمع غنائم بی حساب و درهم‌کوبیدن بتکده‌های فراوان و مهم‌تر از همه بتکده‌های میر^۵ و سومنات ۶ «میلیون‌ها هندو را به اسلام رهبری نمود و هند را از انزوا بیرون آورده به جهان اسلام مرتبط ساخت. بعد از آن لشکرکشی‌ها بود که تمدن و فرهنگ اسلام در هند رواج یافت و از آنجا بدون

نیاز به جنگ تا اقصی نقاط جنوب شرقی آسیا پیش رفت. دروازه هند برای ورود عالمان مسلمان و معارف اسلامی گشوده شد و آن سرزمین میدان تلاقی افکار شرق و غرب گردید. زبان فارسی دری به عنوان زبان علم و دین و عرفان و زبان مشترک مسلمانان و شعاع و صبغه اسلام در شبه‌قاره پراکنده گشت و زبان‌های بومی را تحت الشعاع قرار داد. خط فارسی جانشین خط دیوناگری و سایر خطوط هندی شد... نظامیه‌ها برای تعلیم علوم شرعی و زبان و ادب فارسی و عربی دایر شد و از ترکیب فرهنگ ایران و هند تمدن و فرهنگ هندو اسلامی به وجود آمد.^۷

با استقرار دولت‌های اسلامی در هند، رفته رفته زبان فارسی جایگاهی والا یافت و به صورت زبان رسمی و دیوانی درآمد. از سال ۴۱۲ ه. که لاهور پایتخت هندی غزنویان گردید تا سال ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م. که هند رسماً جزو متصرفات دولت بریتانیا شد، بیش از سی خاندان مسلمان در هند فرمانروایی کردند که غالباً فارسی‌زبان بودند و اکثراً از ماوراءالنهر و خراسان آمده بودند. اهم این خاندان‌ها عبارت بودند از غزنویان (۴۱۲ تا ۵۸۲ ه.)، غوریان و ممالیکی ایشان (۵۸۲ تا ۶۸۹ ه.)، خلجیان (۶۸۹ تا ۷۲۱ ه.)، آل تغلق یا تغلقیان (۷۲۱ تا ۸۱۵ ه.)، لودیان (۸۵۲ تا ۹۳۲ ه.)، گورکانیان یا مغول کبیر (۹۳۲ تا ۱۲۷۴ ه.) و سلاطین نواحی جنوب هند و مناطق دیگر.^۸

درواقع در «هرجا که یکی از دولت‌ها تشکیل می‌شد، فوراً یک محیط اسلامی ایرانی به وجود می‌آمد که سرداران و دولتمردان، عالمان، روحانیان، پزشکان و کاتبان و شاعران آن فارسی‌زبان بودند و مردم محل ناچار به هم‌زبانی و تبعیت از ایشان می‌شدند چنان که دیری از ورود مسلمانان به هند نگذشته بود که لاهور در عصر غزنوی دارالعلم و مجمع علمای اسلام شد و صوفیان و شاعران ایرانی در آن جا جمع آمدند.»^۹ بدین ترتیب لاهور اولین مرکز زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره شناخته شد و به سبب موقعیت و اهمیت فوق‌العاده‌ای که داشت در زمان کوتاهی بر اثر توجه و عنایت پادشاهان و حاکمان ادب پرور و فرهنگ‌دوست غزنوی به درجه‌ای از شکوفایی و بالندگی رسید که پس از غزنه بزرگ‌ترین مرکز زبان و ادب و فرهنگ فارسی شد و شعرا و فضایی را در دامان خود پروراند و به جهان شعر و ادب عرضه کرد که نام و آثار آنان زینت بخش کتاب‌های تذکره و تاریخ ادبیات است و هم از استوانه‌های مهم و ارکان ادب فارسی و عرفان و تاریخ و فرهنگ مشترک ایران و شبه‌قاره‌اند؛ شاعران بزرگی هم چون ابوالفرج رونی، مسعود سعدسلمان، نکتی لاهوری و عارف برجسته و والامقام ابوالحسن علی بن عثمان هجویری مؤلف کشف‌المحجوب و بسیاری دیگر در لاهور یا «غزنین خرد» که پیش از برپایی اولین حکومت مستقل اسلامی توسط قطب‌الدین ایبک^{۱۰} در سال ۶۰۲ ه. بیش از دو قرن (۳۹۴

تا ۱۶۰۲ ه. ق) سابقه فرهنگ و ادب ایرانی داشته است بر اثر کوشش امرا و «وزرای دانش پرور در نشر معارف اسلامی و زبان فارسی به صورت یکی از مراکز علمی اسلامی در سراسر عالم اسلام شهرت بسزا پیدا کرد. از آن فرهنگ‌گستران و دانش‌پروران یکی ممدوح مسعود سعد سلمان به نام قوام‌الملک نظام‌الدین ابونصر حجت‌الله فارسی بود که شیرزاد پیشکار او بود. شیخ محمد اکرام از تاریخ آل سلاطین غزنه درباره همین قوام‌الملک نقل کرده است که در دولت سلطان ابراهیم رحمه‌الله کارهای بزرگ کرده به فضل و کفایت معروف و مشهور گشته خانقاه عمید در لاهور یکی از خیرات اوست... و جوق جوق تشنگان علوم از سایر بلاد هند و ولایت‌های کاشغر و ماوراءالنهر، عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنین و هری و غیر ذلک از آن خیرات منبع منتفع می‌شدند چنان که یک آبادانی نو در حدود لاهور پدید آمد.»^{۱۱}

در این باره خلیق احمد نظامی چنین می‌نویسد: «در فکر و عمل سلاطین دهلی عنصر ایرانی بسیار غالب بود. آرای حکمرانشان، اصول نظام مملکت، آداب و رسوم دربار، لباس و لوازم شاهی، محیط قصرها، خواجه‌سرایان، غلامان، تربیت حاجیان، همه در رنگ ساسانی بودند. یک طرف محافل عیش و نشاط مجالس بهرام، پرویز و جمشید را زنده می‌کرد و از جانب دیگر زندگی رزمی و آیین جنگ و ترتیب فوج ساسانی به نظر می‌آمد. فکر و نفوذ ایرانی به قدری در دل و دماغ آنان اثر کرده بود که این عقیده پیدا شده بود که حکمرانی به غیر از فضا و محیط ایرانی، امکان پیدا شدن ندارد.»^{۱۲}

پس از فتح دهلی اولین سلطانی که بر اورنگ شاهی نشست، قطب‌الدین ایبک بود که سنگ بنای سلطنت با دست‌های او گذاشته شد. با این که دوران حکومت او کوتاه بود، ولی آن قدر خوبی‌ها و آثار عمیق برج گذاشت که پس از صدها سال یک مورخ دکنی ایرانی‌الاصل که تاریخ هندوستان را نوشته چنین اعتراف کرد: «تا امروز اهل هند کسی را که در جود و سخاوت ستایش کنند و کل قطب‌الدین، گویند... و کل، زمانه را گویند، یعنی قطب‌الدین زمانه.»^{۱۳} مورخان برای او سه صفت خاص ذکر کرده‌اند: عدل، شجاعت و سخاوت. در تعریف عدل‌گستری او صاحب تاج‌المآثر چنین نوشته است:

گرگ از نهیب عدل تو اندر دیار تو از بیم میش بدرقه گیرد سگ از شبان^{۱۴}
 منہاج سراج درباره شجاعت و کرم او می‌نویسد: «در شرق و غرب عالم در عصر او پادشاهی را نبود.»^{۱۵} او به جهت جود و سخاوت به «لک‌بخش» مشهور شده بود.^{۱۶} فخر مدبر نوشته است: «و رسم پیل‌بخشی و آیین لک‌بخشی و سنت پیلوار زر دادن در جهان او نهاده است.»^{۱۷}
 بدایونی را نیز همین اندیشه است.^{۱۸} مولانا بهاء‌الدین اوشی او را مخاطب می‌کند و می‌گوید:

ای بخشش تو لک به جهان آورده کان را کف تو کار به جان آورده
 از رشک کف تو خون گرفته دل کان وز لعل بهانه در میان آورده^{۱۹}
 مؤلف تاج‌المآثر دربارهٔ او می‌نویسد: «به علو همت و عقیدت پاک سزاوار ملک و شایان سریر
 سلطنت شد.»^{۲۰} از مطالعه کتاب تاج‌المآثر برمی‌آید که در تمام جنگ‌های او جذبۀ جهاد کارفرما
 بود و او خالصاً مقاصد مذهبی داشته که جای‌جا معابد را خراب می‌کرده و به جای آنها مساجد
 می‌ساخته است. «اساس و قواعد بتکده‌ها نقص و خرابی پذیرفت و معابد اصنام و اوثنان به
 مساجد و مدار بدل افتاد و احکام اسلام و رسوم شریعت شایع و مستمر شد.»^{۲۱}
 فخر مدیر دربارهٔ صفات پسندیدهٔ ایبک می‌نویسد: «به کرم و سخا و بذل صد هزار آزاد را بنده
 کرد.»^{۲۲} در تاج‌المآثر آمده است که در عهد او: «ذکر دزد و دزدی که بر السنه سائر بود در خاک
 افتاد.»^{۲۳}

ایبک با طبقات مذهبی و علما روابط خاص و خوبی داشت.^{۲۴} حسن نظامی می‌نویسد که
 «و ائمه و علمای دین را که نگین خانم شریعتند... به لطف اعزاز نواخت» و این علم دوستی و
 عالم‌پروری لاهور را «مرکز اهل تقوا، منشأ اصحاب فضل و فتوا و مأمن زهاد و عباد و مسکن
 اقطاب و اوتاد» قرار داد، و «از هر صدتن نود درو عالم، از هر ده نه نفر مفسر قرآن.»^{۲۵} از علمای
 دورهٔ او قاضی حمیدالدین افتخار علی بن عمرالمحمودی، فخر مدیر، صدرالدین حسن نظامی و
 مولانا بهاء‌الدین اوشی به طور خاص قابل ذکرند.

عوفی، قاضی حمیدالدین را «قدوة افاضل عصر» نوشته است و بیان کرده که رسالات و
 منشآت او «درین بلاد مشهور است و بر زبان‌های فضلا مذکور» و «دست سخاوت ایبک علما را
 از فکر معاش آزاد کرده بود.»^{۲۶} ایبک احترام شرع را بسیار داشت. فخر مدیر و حسن نظامی هر دو
 از احساسات مذهبی و احترام شرع ایبک تعریف کرده‌اند. حسن نظامی می‌نویسد: «همت
 بلندش بر احیای معالم شریعت و اعلائی اعلام سنت مقصور و موقوف داشت.»^{۲۷}

مورخان معاصر ایبک، او را با القاب بسیار یاد کرده‌اند که فقط هشت لقب مذهبی در
 کتاب‌های تاج‌المآثر و تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه (ص ۳۲) آمده است. مثل کھف‌الاسلام
 والمسلمین، قانع‌الکفره و المتمردين (و المشرکین) و...
 حسن نظامی دربارهٔ تعمیر مسجد توسط قطب‌الدین می‌نویسد:

از تیغ او به جای صلیب و کلیسا آن‌جا که بود نعره و فریاد مشرکان^{۲۸}
 و دربارهٔ مسجد آدینهٔ دهلی از بناهای او نوشته است: «و منبر و محراب به لطائف کتابت و
 دقایق صنعت آراسته شد و به اشکال غریب و نقوش بدیع ساخته و پرداخته گشت.»^{۲۹}

علمای اسلام و صوفیان بزرگ هم برای ترویج دین اسلام وارد لاهور شدند و تبلیغات آنان باعث اسلام آوردن مردم بسیار گردید. به موازات این امر زبان فارسی هم گسترش یافت. به دنبال انتشار اسلام در شبه‌قاره و تقویت زبان فارسی، در این دوره شاعران ایرانی‌نژادی را می‌بینیم که در لاهور متولد شده‌اند و بنیانگذاران شعر فارسی در شبه‌قاره محسوب می‌شوند.

مشعل فروزان زبان و ادبیات فارسی که توسط اخلاف محمود غزنوی در لاهور روشن شده بود، در سال ۵۸۲ هـ. به دست سلطان شهاب‌الدین محمد بن سام ملقب به معزالدین، به اوج رسید و در زمان کوتاهی تقریباً تمام نواحی شمالی شبه‌قاره تحت تصرف غوریان درآمد. در نتیجه زبان فارسی تا دهلی (مرکز هند شمالی) راه یافت و از آنجا به نواحی دیگر هند، دامنه گسترش خود را ادامه داد. پس از وفات سلطان شهاب‌الدین محمد در سال ۶۰۲ هـ، که به دست یکی از فداییان ملاحده به زخم کارد از پای درآمد، نایب‌السلطنه او، قطب‌الدین ایبک، به عنوان اولین سلطان مستقل مسلمان کشور هند بر تخت نشست.^{۳۰} مولانا ذکاء‌الله مؤلف تاریخ هندوستان می‌نویسد که او حافظ قرآن بود و فارسی و عربی را خوانده بود. درباره قرآن‌خوانی او در تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه چنین آمد است که قطب‌الدین در خانه امام فخرالدین خواندن کلام پاک را شروع کرد و از برکت آن، کلام پاک را چنان تعلیم گرفت که به نام قرآن خوان مشهور گردید.^{۳۱} قول تاریخ فخرالدین مبارک‌شاه چنین است: «قرآن در خانه آن امام بزرگ آموخت و از برکت نظر او قرآن خوان شد و بدین نام معروف گشت و ترکان به بازی و دیدن و نرد و شطرنج باختن معروف شدند، او به قرآن خواندن مشهور گشت و به سبب برکت خواندن قرآن اقبال و دولت و دوستکامی روی بدو آورد.»^{۳۲}

درباره علم‌نوازی او در تاج‌المآثر چنین آمده است: «و توقیر و احترام علمای دین که ورثه انبیا و خزنه علوم شریعت حقیقت‌اند و به شرف قربت و مزیت درجه اختصاص یافته، واجب و متعین دانست و اعزاز و اکرام ایشان بر وفق کتاب و سنت مقدمه بختیاری و عمده جهاننداری شناخت.»^{۳۳} و در جای دیگر آمده است: «او از اوائل زندگی به جود و سخا مشهور بود و ضرب‌المثل و لک‌ها رویه انعام و اکرام تقسیم می‌کرد و این فقط منحصر به درباریان نبود بلکه هر محتاج بهره‌مند می‌شد. شعرا و فضلا هم از خوان کرم او بهره‌مند می‌شدند.»^{۳۴}

از قطب‌الدین در دهلی مسجد قبة‌الاسلام و مناره بلند و بی‌نظیر «قطب» برجای مانده که با کتیبه‌های فارسی مزین شده است.

مرگ ایبک بر اثر سقوط از اسب بود. در این باره عصامی ملک‌المورخین دکن درباره مرگش

چنین می‌سراید:

بجست از تهش رخس یک سر شتاب بمانده یکی پای شه در رکاب
 تن شه در آن تهلکه گشت خرد گرامی تنش جان به ایزد سپرد^{۳۵}
 پس از مرگ قطب‌الدین ایبک، ناصرالدین قباچه^{۳۶} و شمس‌الدین التتمش^{۳۷} که هردو داماد
 او بودند به طور جداگانه بر تخت سلطنت نشستند. التتمش از سال ۶۰۷ تا ۶۳۳ هجری تخت دهلی
 و قباچه از سال ۶۰۷ تا ۶۲۵ هجری بر تخت سلطنت «اچه» جلوس کرد. ملتان تا آن زمان یک مرکز
 بزرگ مذهبی، علمی و فرهنگی بود. مشایخ و صوفیان سلسله شهرورديه و چشتیه در آنجا
 شمع شریعت و طریقت روشن کرده بودند. علاوه بر دانشمندان محلی فضلا و شعرای دیگر
 نواحی نیز مجالس علم و ادب را گرم کرده بودند. چنان که مصنف سیر الاولیاء درباره ملتان آن عهد
 می‌نویسد: «در این ایام ملتان قبه‌الاسلام عالم بود. فحول علما آنجا حاضر بودند.»^{۳۸} در چنین
 شرایطی قبه‌الاسلام ناصرالدین قباچه برای مدتی حکومت کرد و عرفان‌نوازی و علم‌دوستی را از
 لوازم شاهی قرار داد،^{۳۹} و دربار او هم‌چون دربار قطب‌الدین ایبک، گهواره فضلا و شعرا بود.^{۴۰}
 در طبقات ناصری چنین آمده است: «او (قباچه) در حق همگنان اتمام و اکرام و افر فرمود.»^{۴۱}
 محمد عوفی «ستاره اقبال قباچه» در دربار می‌درخشید.^{۴۲} اچه، تهتمه، ملتان آن وقت مرکز
 بزرگ فضلا، علما و مشایخ بودند.^{۴۳}

یادداشت‌ها

۱. محمد حسین مشایخ فریدنی. «ترقی و انحطاط زبان فارسی در هند»، مجموعه مقالات انجمن واره بررسی مسائل
 ایران‌شناسی، به کوشش علی موسوی گرمارودی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران،
 ۱۳۶۹، ص ۳۵۶.
۲. ترجمه علینقی منزوی، بخش دوم، تهران، ۱۳۶۱، ص ۷۰۰.
۳. چاپ تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۶۲.
۴. برای اطلاع بیشتر علاوه بر مقاله متع مرحوم مشایخ فریدنی، نک: فرهنگ ارشاد. مهاجرت تاریخی ایرانیان به
 هند، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، فصل سوم به بعد؛ محمد صدیق خان شبلی، تأثیر زبان
 فارسی بر زبان اردو، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۰، صص ۳ تا ۷.
۵. Mirrut شهری مقدس و دارای بتکده‌های بزرگ است که محمود غزنوی در سال ۵۴۰۹ هجری آن را ویران و
 بتخانه‌های آن را معدوم کرد و اموالش را به غنیمت برد.
۶. سومات نام بتی بوده است از سنگ در بتکده‌ای به همین نام در محلی به نام بهاراباس، در شبه جزیره گجرات که
 معبود کثیری از هندوان بوده است.
۷. محمد حسین مشایخ فریدنی. «شمس‌العلماء شبلی نعمانی ایران‌شناس مشهور هند»، تحقیقات اسلامی، نشریه بنیاد
 دایرة‌المعارف اسلامی، س ۳، ش ۱ و ۲ (۱۳۶۷)، ص ۳۵.

۸. جهت تفصیل اطلاعات نک: کلیفورد ادموند باس ورث. سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱؛ و سیدنوشه علی، مسلمانان هند پاکستان کی تاریخ تعلیم (تاریخ تعلیم مسلمانان هندوپاکستان)، سلمان اکیدمی، کراچی، ۱۹۶۳.
۹. محمدحسین مشایخ فریدنی. «ترقی و انحطاط زبان فارسی در هند»، ص ۳۵۸.
۱۰. درباره لفظ «ایبک» نک: طبقات ناصری، ص ۱۳۸؛ تاریخ حقی، ص ۵ الف؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۴۱؛ مآثر رحیمی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ خلاصه التواریخ، ص ۱۸۸ و تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ص ۶۰.
۱۱. محمد صدیق خان شلی، تأثیر زبان فارسی بر اردو، ص ۱۰ (بخشی از نوشته وی برگرفته از این اثر است: شیخ محمد اکرام. ارمغان پاک، ۱۳۳۳ ص ۴).
۱۲. خلیق احمد نظامی، سلاطین دهلی کی مذہبی رجحانات (گرایش‌های مذہبی سلاطین دهلی)، الجمعیه پریس، دهلی، ۱۳۷۷/۵/۱۹۵۸م، صص ۹۴-۸۴. و نیز نک: ضیاءالدین برنی. تاریخ فیروزشاهی، صص ۳۳-۳۵ و ۱۴۲؛ فتاویٰ جهاننداری؛ قران السعدین، ص ۲۲؛ عجائب الاسفار، ج ۲، ص ۲۴.
۱۳. محمد قاسم فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۶۳؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۴۲.
۱۴. خواجه حسن نظامی نیشابوری، تاج المآثر، ص ۳۳۸.
۱۵. طبقات ناصری، ص ۱۳.
۱۶. نک: تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ص ۵۱؛ طبقات ناصری، ص ۱۳۸؛ منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۵۵؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۴۲؛ خلاصه التواریخ، ص ۱۸۹.
۱۷. فخرمدیر، آداب الحرب والشجاعه، ص ۵۱.
۱۸. بدایونی، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۵۵.
۱۹. خلیق احمد نظامی. سلاطین دهلی...، ص ۸۵، و نیز نک: منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۵۵؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۴۲؛ مآثر رحیمی، ج ۱، ص ۲۸۹.
۲۰. تاج المآثر (خطی)، ص ۱۱۶.
۲۱. همان، ص ۱.
۲۲. تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ص ۲۱.
۲۳. تاج المآثر، ص ۳۳۹.
۲۴. تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ص ۳۵.
۲۵. تاج المآثر، ص ۴۶۶.
۲۶. لباب الالباب، ص ۲۰۳، و نیز نک: تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ص ۶۶.
۲۷. تاج المآثر، ص ۴.
۲۸. همان، ص ۲۶۴.
۲۹. همان. درباره ابن مسجد نیز نک: فوائدالنفوس، ص ۱۲، آثارالصنادید، صص ۵۲ تا ۵۴؛ عجائب الاسفار (ترجمه اردوی سفرنامه ابن بطوطه) ص ۴۲؛ قران السعدین، ص ۱۳۰.
۳۰. در این باره نک: طبقات ناصری، صص ۱۲۴، ۱۴۰؛ تاریخ فخرالدین مبارکشاه، صص ۳۱ و ۳۲.
۳۱. ترجمه از متن اردوی بزم مملوکیه، صباح‌الدین عبدالرحمن، ص ۲.
۳۲. تصحیح دنیسن راس، ص ۲۱ به نقل از: بزم مملوکیه، ص ۲.
۳۳. نقل از: بزم مملوکیه، ص ۹.

۳۴. همان.
۳۵. فوح السلاطین، تصحیح سید یوشع، چاپ دانشگاه مدراس، ۱۹۴۸، ص ۱۰۶.
۳۶. درباره قباچه [قُج] نک: لغت نامه دехدا، ذیل: قباچه.
۳۷. جهت ضبط اعلام و شکل های مختلف و معانی آنها نک: تعلیقات طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، صص ۳۷۶ تا ۳۷۸؛ خلیق احمد نظامی، سلاطین دہلی کی مذہبی رجحانات (چاپ دہلی، ۱۳۷۷ھ / ۱۹۵۸م) کہ التتمش را به معنی عالمگیر آورده است.
۳۸. سیرالاولیاء ص ۶۰.
۳۹. بزم مملوکیہ، صص ۳۵ و ۳۶؛ سیرالاولیاء، ص ۱۵۰، سیرالعارفین (ترجمہ اردو) ص ۴۸.
۴۰. بزم مملوکیہ، ص ۳۶.
۴۱. طبقات ناصری، ص ۱۴۳.
۴۲. لباب الالیاب، ج ۲، ص ۴۱۸.
۴۳. بزم مملوکیہ، ص ۶۰؛ تاریخ فرشتہ.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی